



از موج جدید ترقی خواهی در آمریکای لاتین چه انتظاری می توان داشت؟

پرونده شماره ۷۰
تری کنیتنانتال: مؤسسه پژوهش های اجتماعی
نوامبر ۲۰۲۳



مترجم فارسی: امیرمسعود خرسندی
آماده‌سازی و انتشار: خانهٔ آمریکای لاتین
مردادماه ۱۴۰۴

آثار هنری این پرونده، نمادهای سنت‌های سیاسی چپ را در دل موج تازهٔ ترقی‌خواهی آمریکای لاتین برجسته می‌کند: پرچم، نماد عدالت؛ داس، نماد اصلاحات ارضی؛ بنای یادبودی که تاریخ مردم را گرامی می‌دارد نه گذشتهٔ استعماری را؛ چکش به نشانهٔ همبستگی کارگران؛ و ستارهٔ سرخ نماد بین‌الملل‌گرایی. این نمادها، که با شمایل‌پردازی شبیه به کارت‌های تاروت و با الهام از تصویرپردازی هنرمندان و جنبش‌های آمریکای لاتین و کارائیب بازآفرینی شده‌اند، به‌طور مستقیم با نشانه‌های جنبش‌های نوظهور فاشیستی و راست‌گرای منطقه (که در تصاویر پروندهٔ شمارهٔ ۴۷، «لباس نو، نخ کهنه» آمده) در تقابل قرار دارند. در پروندهٔ شمارهٔ ۷۰، «از موج جدید ترقی‌خواهی در آمریکای لاتین چه انتظاری می‌توان داشت؟»، مجموعهٔ دوم کارت‌ها را ارائه می‌کنیم که بازتاب‌دهندهٔ آرمان‌ها و غنای فرهنگی این قاره است و به آیندهٔ دلخواه مردمانش اشاره دارد.

از موج جدید ترقی خواهی در آمریکای لاتین چه انتظاری می توان داشت؟



پرونده شماره ۷۰ | تری کنتیننتال: مؤسسه پژوهش های اجتماعی

نوامبر ۲۰۲۳



پرچم

پیشگفتار

دانیال حدوة

شهردار کمون رکولتا در سانتیاگوی شیلی و عضو حزب کمونیست شیلی

در طی قرن‌های گذشته، هم کشورهای که به‌اشتباه «توسعه‌نیافته» خوانده می‌شوند و هم آن‌هایی که «در حال توسعه» قلمداد می‌شوند، قربانی سیاست نظام‌مند قدرت‌های غربی برای مداخله در امور داخلی‌شان بوده‌اند؛ سیاستی که با هدف غارت منابع این کشورها دنبال شده است. با شدت‌ها و شکل‌های متفاوت، مداخله به‌عنوان یک متغیر همیشگی حضور داشته و به‌شدت استقلال این کشورها را برای پیگیری فرایندهای استعمارزدایی محدود کرده و مانع از آن شده است که بتوانند به دنبال الگوهای توسعه‌ای بروند که موجب گسستن از روند تاریخی سلب مالکیت و سوءاستفاده‌ای است که توسط کسانی اعمال می‌شود که خود را مالک جهان می‌پندارند.

در دوره‌هایی که نرخ سود سرمایه فراملی افزایش می‌یابد، مداخله با شدت کمتری صورت می‌گیرد و درجه‌ای از دموکراسی لیبرال اجازه فعالیت می‌یابد. قدرت‌های غربی هستند که میزان این آزادی را تعیین، و محدودیت‌های همیشگی‌ای را تحمیل می‌کنند که مانع از آن می‌شود مردم منابع خود را در خدمت توسعه واقعی و مستقل خویش به کار گیرند. هرگاه مردم بخواهند از منابعشان در این راستا استفاده کنند، شدت مداخله

نواستعماری افزایش می‌یابد تا بار دیگر مسیر تاریخ را به سود قدرت‌های غربی منحرف کند، حتی اگر به قیمت پایمال کردن قوانینی باشد که خود این قدرت‌ها در دوران ثبات‌شان از آن‌ها دفاع می‌کنند.

دوره‌هایی که نرخ سود سرمایه فراملی کاهش می‌یابد، معمولاً با افزایش نفوذ نیروهای چپ و جنبش‌هایی که برای رهایی ملت‌ها در سراسر جهان مبارزه می‌کنند همراه است؛ پویایی که اغلب ناشی از تشدید نابرابری‌ها و سوءاستفاده‌های طبقات حاکم است. در این دوره‌ها، مداخله قدرت‌های غربی معمولاً شدت می‌یابد و در جهت بی‌ثبات‌سازی دولت‌هایی صورت می‌گیرد که مطیع منافع این قدرت‌ها نیستند. این مداخلات از طریق کودتا و ترویج گفتمان راست افراطی انجام می‌شود؛ گفتمانی که بر ارزش‌های فوق‌العاده محافظه‌کارانه تأکید دارد و نفرت از دیگران را ترویج می‌کند— نفرتی که خود را در محتوای ملی‌گرایانه، مهاجرستیزانه، و گفتمانی متمرکز بر نظم، امنیت، و «حق مالکیت»ی نشان می‌دهد که فقط مبلغان این گفتمان از آن بهره‌مندند.

در دهه‌های اخیر، در کنار کودتاهای سنتی، شاهد استفاده از رسانه‌های مسلط و نظام‌های قضائی برای آزار، پیگرد و زندانی کردن رهبران بومی و چپ‌گرایی بوده‌ایم که می‌توانستند منافع سلطه‌طلبانه امپراتوری را به خطر بیندازند. این روند در موارد بی‌شماری به «کودتاهای قضائی» و تخریب شخصیت منجر شده و پیامدهایی ویرانگر برای دموکراسی‌های جهان به همراه داشته است.

پرونده شماره ۷۰ با عنوان «از موج جدید ترقی‌خواهی در آمریکای لاتین

چه انتظاری می‌توان داشت؟» به بررسی این می‌پردازد که فرایندهای یادشده در دهه‌های اخیر چگونه در آمریکای لاتین، پس از پایان دیکتاتوری‌های تحمیل‌شده از سوی ایالات متحده بر بخش بزرگی از قاره، بروز یافته‌اند؛ دیکتاتوری‌هایی که هدفشان تصاحب منابع قاره‌ای بود که آمریکا از زمان تدوین رهنامهٔ مونرو در سال ۱۸۲۳ آن را متعلق به خود می‌دانسته است.

این پرونده نگاهی کلی دارد به ظهور، افول و دوباره سربرآوردن آنچه «موج‌های ترقی‌خواه» در آمریکای لاتین نامیده شده‌اند؛ موج‌هایی که در زمینه‌ای شکل گرفتند که با فروپاشی و شکست تجربهٔ شوروی و فقدان تقریباً کامل چشم‌اندازی مشخص برای دگرگونی رادیکال همراه بود؛ چشم‌اندازی که می‌توانست مردم را به تصور گذر نهایی از سرمایه‌داری و شکل کنونی آن یعنی نولیبرالیسم رهنمون سازد.

با این حال، روشن است که سرمایه‌داری نولیبرال به هیچ‌وجه با دموکراسی سازگار نیست، چراکه حفظ نرخ سود سرمایهٔ فراملی تنها می‌تواند زندگی اکثریت مردم را بیش از پیش شکننده و ناامن کند، تضاد میان سرمایه و کار را تشدید نماید، و با بی‌اعتنایی دائمی‌اش به بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی، روند ویران‌کردن سیاره را شتاب بخشد. بحرانی که خود این نظام ما را در آن گرفتار کرده است.

در این شرایط، نقشی کلیدی بر عهدهٔ نیروهای چپ قرار دارد. گسترش نفوذ گفتمان راست افراطی را می‌توان تا حدی ناشی از دورشدن نیروهای چپ از مردم خود و از برنامه‌های حاکمیتی‌اش دانست؛ برنامه‌هایی که با

وجود توزیع عادلانه تر ثروتی که سرمایه‌داری ایجاد کرده، در موج‌های پی‌درپی ترقی خواهی، نتوانسته‌اند پایه‌های تولیدی را دگرگون کنند یا به شکل پایدار مشکلات اساسی مردم و زیست‌بوم‌هایی را که ما جزء جدایی‌ناپذیر آن‌ها هستیم، حل و فصل نمایند.

جریان میانه سیاسی—چه در قالب چپ میانه و چه راست میانه—که دست کم به صورت رسمی مورد تأیید اکثریت مردم بوده، طی دهه‌ها در دولت‌های مختلف جهان در گردش بوده است، بی آن‌که موفق به حل معضلات اصلی و فوری مردم شود. این ناتوانی به سقوط چشمگیر حمایت مردمی از این پروژه‌ها در سراسر جهان انجامیده است.

این فروپاشی راه را برای دوباره سربرآوردن گفتمان‌هایی بسیار تهاجمی در میان نیروهای راست‌گرا گشوده است؛ گفتمان‌هایی که حتی افراطی‌تر از دوران فاشیسم در حدود یک قرن پیش ظاهر شده‌اند. این گفتمان‌ها بر ترویج «آزادی» بی‌قید و شرط، دگرستیزی، و احیای برخی ارزش‌های گذشته متمرکزند و همین امر باعث شده این نیروهای راست‌گرا بتوانند با نارضایی، خشم و سرخوردگی‌ای که در میان آسیب‌پذیرترین بخش‌های طبقه کارگر در حال گسترش است، همصدایی پیدا کنند.

در این میان، در جبهه چپ—که همچنان میان احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی پراکنده است—گفتمان شورشی و واقعاً دگرگون‌ساز تقریباً ناپدید شده و تلاش برای انسانی‌سازی سرمایه‌داری به روندی فراگیر تبدیل شده است. در نتیجه، تضاد اصلی میان سرمایه و کار به حاشیه رانده می‌شود، چراکه چپ عمدتاً در غیاب یک افق ملموس برای گذر از

سرمایه‌داری، به کنشگری در اَبَرساختارهای سیاسی همین نظام بسنده می‌کند.

و انگار که این کافی نبوده؛ در حالی که جناح راست جهانی متحد و هماهنگ در حال دفاع از منافع خود و ترویج آن‌هاست، چپ دچار تفرقه شده و درگیر منازعات درونی است، بی‌آن‌که توانایی شناسایی دشمن در درون هر یک از جوامع خود را داشته باشد.

بازسازی یک افق ملموس، یعنی سوسیالیسم، و ایجاد وحدت در صفوف چپ، از چالش‌های اساسی برای شناخت و رویارویی با بحران‌هایی است که با آن‌ها روبه‌رو هستیم. برای تحقق این هدف، باید از زبان ستمگرانمان بگسلیم و زبانی تازه، به‌راستی‌رهایی‌بخش، بیافرینیم. دیگر ادغام و هماهنگی صرف کافی نیست؛ درک واقعی از آنچه کارل مارکس «وحدت مادی جهان» نامید، برای دستیابی به وحدت کامل مردمان و اقدام مشترک در سراسر سیاره ضروری است.



داس

مقدمه

با پیروزی هوگو چاوز در انتخابات ریاست جمهوری ونزوئلا در سال ۱۹۹۹، فصل نو و عمیقی در تاریخ آن کشور و همچنین در تاریخ منطقه آمریکای لاتین و کارائیب آغاز شد. در بیست و پنج سال پس از آن، بسیج‌های مردمی گسترده در دفاع از منابع طبیعی و در مخالفت با دولت‌های نولیبرال و برنامه‌های نولیبرالی از جمله در چارچوب‌هایی مانند «مجمع اجتماعی جهانی» منجر به خیزش‌هایی در میان مردم آمریکای لاتین شد که در ادامه به پیروزی‌های انتخاباتی دولت‌های ترقی خواه در کشورهایی چون آرژانتین، برزیل، اروگوئه، اکوادور، پاراگوئه، بولیوی، نیکاراگوئه و دیگر کشورها تبدیل گردید.

این روند، نه صرفاً به عنوان «دوره‌ای از تغییر»، بلکه به عنوان «تغییر دوران» توصیف شد؛ تغییری بنیادین که تأثیرات آن از مرزهای قاره آمریکا فراتر رفت و الهام‌بخش چپ در سراسر جهان گردید.

ظهور مبارزات ضدنولیبرالی و دستیابی پروژه‌های مردمی گوناگون به قدرت سیاسی، همزمان شد با بحرانی عمیق در توانایی ایالات متحده برای سلطه بر منطقه. سده جدیدی که در حال شکل‌گیری بود، نشان‌دهنده شکست راهبرد نومحافظه کارانه‌ای بود که در قلب قدرت آمریکا قرار داشت. ایالات متحده با بازنگری در سیاست خارجی خود، توش‌وتوان

امپریالیستی‌اش را به‌سوی خاورمیانه معطوف کرد و وارد جنگ‌های شکست‌خورده‌اش در عراق و افغانستان شد.

در چنین زمینه‌ای، مردم آمریکای لاتین از سطح آزادی بیشتری برای پیشبرد یک راهبرد ضدامپریالیستی در سراسر قاره برخوردار شدند. گرچه دولت آمریکا نگرانی‌هایی نسبت به پیشروی جنبش ضدامپریالیستی و ضدنولیبرالی در منطقه داشت، در مهار آن ناتوان ماند. دو رویداد مهم به‌عنوان نقاط عطف این «تغییر دوران» به‌شمار می‌روند: نخست، شکست کودتای سال ۲۰۰۲ علیه رئیس‌جمهور چاوز در ونزوئلا، که در آن او پس از سه روز قیام گسترده مردمی و در پی ربودنش از ۱۱ تا ۱۳ آوریل، توانست به قدرت بازگردد؛ دوم، مبارزه علیه ایجاد منطقه تجارت آزاد قاره آمریکا در چهارمین اجلاس سران قاره آمریکا در ماردل پلاتای آرژانتین در سال ۲۰۰۵. همان‌طور که جامعه‌شناس برزیلی [لبنانی‌تبار]، امیر صادر، در کتاب خود، موش کور جدید یادآوری می‌کند، این دو رخداد، از مهم‌ترین لحظات در تغییر توازن قدرت در آمریکای لاتین بودند.

این ترکیب از عوامل، مانع پیشروی برنامه‌های نولیبرالی شد و به دوره‌ای انجامید که با دستاوردهای اجتماعی و حمایت‌های بیشتر از کارگران شناخته می‌شود: رهبری یافتن بخش‌هایی که به‌طور تاریخی به حاشیه رانده و استثمار شده بودند، مشارکت گسترده‌تر مردم در حکمرانی، و تعمیق استقلال و حاکمیت ملی کشورهای منطقه. این روند با تقویت نهادهای منطقه‌ای موجود مانند بازار مشترک جنوب (مرکوسور) و تشکیل نهادهای جدیدی چون جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب (سلاک) و اتحادیه ملت‌های آمریکای جنوبی (اواناسور) همراه شد. رادیکال‌ترین جناح این

جنبش، «ائتلاف بولیواری برای خلق‌های آمریکای ما» (آلبا) را بنا نهاد؛ سکویی در سراسر قاره که به‌دست فیدل کاسترو از کوبا و هوگو چاوز از ونزوئلا بنیان‌گذاری شد و بر دو هدف «حاکمیت مستقل» و «همگرایی منطقه‌ای» تأکید دارد.

مدت زمان موج ترقی‌خواهی، که اغلب با عنوان جزرومد صورتی شناخته می‌شود، در کشورهای مختلف منطقه متفاوت بود. با این‌که ظهور چین به‌عنوان یک قدرت جهانی، شکل‌گیری سکوهایی جدید برای تقویت جنوب جهانی، و تضعیف هژمونی ایالات متحده به تقویت این موج شتاب بخشید، بحران مالی سال ۲۰۰۸ موجب افول آن شد و زمینه را برای پاتک آمریکا علیه قاره‌ای شورشی فراهم کرد.

این پاتک، که با مجموعه‌ای از تاکتیک‌ها اجرا شد، در قالب کودتاهایی در کشورهای مختلف نمود یافت، از جمله در هائیتی (۲۰۰۴)، هندوراس (۲۰۰۹)، پاراگوئه (۲۰۱۲)، برزیل (۲۰۱۶)، بولیوی (۲۰۱۹)؛ و همچنین تلاش برای کودتا در اکوادور (۲۰۱۰) و ونزوئلا (۲۰۱۹). همزمان، آمریکا جنگی ترکیبی علیه ونزوئلا به راه انداخت و جریان‌های راست و راست افراطی توانستند در چندین کشور منطقه به پیروزی‌های انتخاباتی دست یابند.^[۱] این چرخش که وجه مشخصه دهه ۲۰۱۰ به شمار می‌آید، پاسخی بود به بحران مالی جهانی؛ بحرانی که سرمایه و امپریالیسم آمریکا را به سمت تسلط بر منابع طبیعی راهبردی، تشدید استثمار نیروی کار و کاهش حقوق اجتماعی سوق داد. اما پروژه اولترالیبرال، یعنی انباشت از طریق غارت مضاعف طبیعت و بهره‌کشی شدیدتر از نیروی کار هم نتوانست راه حلی ارائه دهد و این چرخش به راست، تنها به تشدید تضاد میان سرمایه

و کار انجامید، آن هم با حملاتی مستقیم به آسیب‌پذیرترین بخش‌های جمعیت.

نارضایی مردمی که در این دوره شکل گرفت، به سرعت به اعتراضات و شکست‌های انتخاباتی پروژه‌های نوفاشیستی انجامید، از جمله شکست ژائیر بولسونارو در انتخابات ۲۰۲۲. در این دوره تاریخی، زنان، بومیان، سیاه‌پوستان و جامعه اقلیت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند. نمونه‌های بارز آن را می‌توان در جنبش‌های فمینیستی‌ای چون *Ele Não* («او نه») در برزیل و *Ni una menos* («نه حتی یکی کمتر») در آرژانتین مشاهده کرد که در برابر پیشروی راست افراطی ایستادگی کردند. این روند، خود را همچنین در پیروزی‌های انتخاباتی رهبران ترقی خواه در سراسر منطقه نشان داد: آندرس مانوئل لویس اوبرادور در مکزیک (۲۰۱۸)، آلبرتو فرناندس و کریستینا کرسنر در آرژانتین (۲۰۱۹)، لوئیس آرسه در بولیوی (۲۰۲۰)، پدرو کاستیو در پرو (۲۰۲۱)، گابریل بوریچ در شیلی (۲۰۲۱)، گوستابو پترو در کلمبیا (۲۰۲۲)، و لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا در برزیل (۲۰۲۲).

با این حال، موج جدید پیشروی نیروهای ترقی خواه با واقعیتی متفاوت نسبت به موج قبلی که با ریاست جمهوری هوگو چاوز در ونزوئلا در سال ۱۹۹۹ آغاز شد، مواجه است. از یک سو، ما با بحران عمیق تمدنی روبه‌رو هستیم، بحرانی چندبُعدی شامل بحران‌های مالی، اجتماعی، زیست‌محیطی و سیاسی، که همراه است با یک تهاجم هماهنگ از سوی راست جهانی. از سوی دیگر، جهان به سمت چندقطبی شدن هرچه بیشتر در حال حرکت است.

چالش‌ها، محدودیت‌ها و تناقض‌های موجود در این قاره محل نزاع، محور اصلی این پرونده را شکل می‌دهند. این پرونده به‌وسیلهٔ دفاتر برزیل و آرژانتین **تری کنتیننتال: مؤسسهٔ پژوهش‌های اجتماعی** تهیه شده است، به این امید که این تأملات دربارهٔ اوضاع کنونی آمریکای لاتین و کارائیب، بتواند به جنبش‌های مردمی و سکوهای منطقه‌ای مانند سکوی قاره‌ای جنبش‌های اجتماعی و مردمی و مجمع بین‌المللی مردم کمک کند و برای آنها روشن‌گر باشد.

معضل موج جدید ترقی خواهی

در اوت ۲۰۲۳، برای نخستین بار در چهارده سال گذشته، رؤسای جمهور هشت کشوری که آمازون را با یکدیگر شریک‌اند، در شهر بلم، مرکز ایالت پارا در برزیل، که بیشترین آسیب را از جنگل‌زدایی و استخراج غیرقانونی معادن دیده است، گرد هم آمدند. موضوع اصلی نشست آمازون، جلوگیری از رسیدن به «نقطه بی‌بازگشت» بود؛ نقطه‌ای که در آن زیست‌بوم جنگل‌های بارانی آمازون دیگر توان بازسازی خود را از دست می‌دهد و به‌طور غیرقابل بازگشتی به یک دشت بیابانی تبدیل می‌شود.

اگرچه این رویداد از لحاظ راهبردی در مسیر تلاش‌های رئیس‌جمهور لولا داسیلوا در بازتعریف جایگاه برزیل به‌عنوان یک رهبر در دیپلماسی منطقه‌ای و جهانی و به‌ویژه به‌عنوان سخنگویی غیررسمی برای کشورهای نوظهور موفقیت‌آمیز بود، بیانیه پایانی اجلاس مورد انتقاد قرار گرفت؛ چراکه بیشتر شامل آرزوها بود تا برنامه‌های عملی و مشخص؛ نتیجه‌ای که از نبود اجماع در مورد این موضوع حیاتی در سطح منطقه‌ای ناشی شد.

رئیس‌جمهور لولا، اگرچه در سخنان خود در نشست بر مبارزه با فاجعه اقلیمی تأکید کرد، درعین حال از طرح اکتشاف نفت در دهانه رود آمازون حمایت نمود؛ موضعی که با انتقاد رئیس‌جمهور کلمبیا گوستاویو پترو مواجه شد. پترو خواستار پایان دادن به استخراج نفت، زغال‌سنگ و گاز در منطقه

آمازون شد. این اختلاف دیدگاه، بازتاب‌دهنده پرسشی راهبردی و پیچیده است: در متن بحران‌های ژئوپلیتیکی و مالی و زیست‌محیطی جهانی، آینده برای کشورهای آمریکای لاتین و به‌طور کلی کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری چه خواهد بود؟ با توجه به تجربه صنعت‌زدایی گسترده در دوران نولیبرالیسم، فناوری‌های فرسوده در ساختارهای تولیدی باقی‌مانده، و مهاجرت مراکز تولید دانش و فناوری پیشرفته به کشورهای مرکز در تقسیم بین‌المللی کار، این پرسش اساسی مطرح است: آمریکای لاتین چگونه خواهد توانست توسعه یابد، خود را به‌عنوان قلمروی دارای حاکمیت مستقل بازتعریف کند، و از دام استعمار که آن را صرفاً به صادرکننده مواد خام تبدیل کرده، رهایی یابد؟

عمیق‌تر شدن بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری از سال ۲۰۰۸ به این معنا نیست که این نظام در آستانه فروپاشی یا خودویرانی است؛ بلکه نشانه‌ای است بر این واقعیت که سرمایه‌داری در حل بحران‌هایی که خود ایجاد کرده ناتوان است.^[۲] این ناتوانی به‌ویژه در فاز فوق‌مالی‌سازی شده آن آشکار است. به‌خوبی مشخص است که بسیاری از سیاست‌های اجتماعی موج اول «جزرومد صورتی» در آمریکای لاتین تا حدی مرهون رشد اقتصادی جهانی ابتدای این سده بود، رشدی که باعث افزایش تقاضا برای کالاهای کشاورزی، نفتی و معدنی شد. اما از زمان بحران مالی ۲۰۰۸، تلاش برای جبران خسارات در مرکز نظام سرمایه‌داری در کشورهای شمال جهانی، نه‌تنها باعث تقویت بهره‌کشی مضاعف از نیروی کار شده، بلکه شکل‌های

نوبین و کهنه قراردادهای کاری از جمله مدل «اوبرگونه شدن»* بازار کار و تخریب طبیعت را نیز تشدید کرده است. در همین دوره، واکنش تهاجمی ایالات متحده برای بازپس‌گیری سیطره سیاسی بر منطقه و منابع طبیعی آن نیز سرعت گرفت. مثال برجسته این روند را می‌توان در برزیل مشاهده کرد: تنها چند ماه پس از کودتای پارلمانی علیه رئیس‌جمهور دیلما روسف در ۲۰۱۶، اقداماتی اجرایی شدند که قوانین کار را به‌طور گسترده تضعیف کردند و سود استخراج نفت را از صندوق‌های اجتماعی به‌سوی سهامداران خارجی شرکت ملی نفت برزیل، پتروبراس هدایت نمودند.

بر اساس تحلیل ژوزه لوئیس فیوری، استاد دانشگاه برزیلی، ایالات متحده با پذیرش این واقعیت که «ارزش‌های ملی» اش جهانی و همگانی نیستند، اکنون تنها «منافع ملی» را قطب‌نمای سیاست خود می‌داند. آمریکا به‌منظور حفظ آنچه «موقعیت برتر» خود در جهان می‌خواند، اذعان دارد که رفاه اقتصادی‌اش، همراه با ارز و نظام مالی‌اش، ابزارهای اساسی در نبرد برای کسب قدرت بین‌المللی‌اند.^[۳] به‌گفته فیوری، ایالات متحده دیگر تلاش نمی‌کند به کشورهای بی‌آن را الگو می‌دانند، امیدی به آینده‌ای روشن ارائه دهد. برخلاف دوران جنگ سرد که در آن آمریکا نوید دنیایی پر از دموکراسی و رفاه اقتصادی برای پیوستگان به بلوک سرمایه‌داری می‌داد، اکنون تنها چیزی که عرضه می‌کند، پذیرش قدرت جهانی‌اش است؛ قدرتی که توسط امپراتوری نظامی و رقابت فناورانه‌اش تحکیم شده است. هرچه کنترل اقتصادی آمریکا بر جهان کاهش می‌یابد، بیشتر به قدرت

* اوبر یک شرکت واسط خدمات حمل‌ونقل مسافر و بار است؛ مشابه اسنپ و تپسی در ایران. در اینجا منظور از «اوبرگونه شدن» گسترش مشاغل به‌ظاهر خویش‌فرمای متکی به سکوه‌های رقومی (دیجیتال) است.

نظامی‌اش متوسل می‌شود تا سلطه‌اش را حفظ کند. برای ایالات متحده، القای این ایده که «هیچ آینده ممکن دیگری» وجود ندارد، امری کلیدی و حیاتی است. چیزی که همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، در گفتمان راست افراطی آمریکای لاتین نیز بازتاب یافته است.

ظهور چین به‌عنوان یک قدرت جهانی نیز یکی از عوامل بنیادی است که به موج جدید تهاجمی آمریکا دامن زده است. امروزه، چین به اصلی‌ترین شریک تجاری نُه کشور آمریکای لاتین تبدیل شده است. در سال ۲۰۲۱، حجم واردات و صادرات میان چین و آمریکای لاتین به ۲۴۷ میلیارد دلار رسید، یعنی ۷۳ میلیارد دلار بیشتر از حجم تجارت میان ایالات متحده و آمریکای لاتین (به‌جز مکزیک).^[۴] بر اساس گزارش مجمع جهانی اقتصاد، پیش‌بینی می‌شود که جریان‌های تجاری میان آمریکای لاتین و دریای کارائیب با چین تا سال ۲۰۳۵ دو برابر شود.^[۵] سیاست چین با تهاجم آمریکا تفاوت زیادی دارد، با این حال، راهبرد پکن در قبال منطقه به‌شدت عمل‌گرایانه است، و هم‌راستایی خودکار با چین نیز الزاماً تضمینی برای یک بدیل واقعی برای قاره به‌شمار نمی‌رود.^[۶] همان‌طور که کلادیو کاتس، پژوهشگر آرژانتینی، می‌نویسد:

پکن کاملاً از حساسیت بالای واشنگتن نسبت به هرگونه حضور خارجی در قلمرویی که آن را متعلق به خود می‌داند، آگاه است. به همین دلیل، چین در این منطقه بسیار محتاطانه عمل می‌کند و از دخالت در حوزه سیاسی پرهیز دارد، و صرفاً از طریق روابط تجاری پربازده، منافع خود را پیش می‌برد. تنها خواسته غیراقتصادی‌اش، حمایت از اصل 'چین واحد' در مواجهه با شکاف‌های ایجادشده با تایوان است. چین نه به‌عنوان

سلطه‌گری امپریالیستی عمل می‌کند، و نه حامی ویژه آمریکای لاتین است.^[۷]

درنهایت، مسئله محیط‌زیست دیگر قابل چشم‌پوشی نیست. هرچه فجایع ناشی از فاجعه اقلیمی بیشتر می‌شود، بی‌خاصیتی و بی‌اثری بیانیه‌های صادرشده از مجامع دیپلماتیکی که قرار است توافقات کیوتو و پاریس را اجرا کنند، بیشتر آشکار می‌شود. همان‌طور که ویجی پراشاد، مدیر تری‌کنتیننتال، توضیح می‌دهد، روند فاصله‌گیری از سوخت‌های فسیلی با سه مانع اصلی روبه‌روست: نیروهای راست‌گرایی که منکر تغییرات اقلیمی هستند، بخش‌هایی از صنعت انرژی که به سوخت‌های کربنی وابسته‌اند، و درنهایت، کشورهای غربی که نه حاضرند مسئولیت اصلی خود در ایجاد این بحران اقلیمی را بپذیرند، و نه می‌خواهند بدهی زیست‌محیطی خود را از طریق تأمین مالی گذار انرژی در کشورهای در حال توسعه بازپرداخت کنند، کشورهایی که غرب همچنان ثروت آن‌ها را به تاراج می‌برد.^[۸]

در چنین شرایطی است که موج جدید رهبران مترقی در آمریکای لاتین ظهور کرده‌اند، اما این موج در مقایسه با موج پیشین از انسجام کمتری برخوردار است. در موج اول، دو گروه متمایز از رهبران مترقی وجود داشتند: یک گروه به رهبری لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا در برزیل و نستور کریستینا کرشنر در آرژانتین که بر ساختارهایی چون اونسور و سلاک تأکید داشتند، و گروه دیگر که از ونزوئلا و کوبا برخاسته بود و توجه خود را معطوف به آلبا کرده بود. این دو گروه با یکدیگر رقابت نداشتند بلکه مکمل یکدیگر بودند، هرچند در شیوه‌ها، سرعت و گستره سیاست‌های خود و در موضع‌گیری در برابر ایالات متحده تفاوت‌هایی داشتند. با این حال، موج

جدید هنوز نتوانسته است پروژه‌هایی در سطح قاره‌ای یا منطقه‌ای شکل دهد، با این که چندین سازوکار موجود است. هم‌اینک، آنچه دیده می‌شود توسعه‌های منفرد یا دوجانبه است که فاقد قدرت مقیاسی لازم برای تأثیرگذاری گسترده هستند. همان‌طور که کلودیو کاتس اشاره کرده، فقدان یک پروژه فراگیر مانع از شکل‌گیری ابتکاری شده که بتواند در برابر ایالات متحده مقاومت کند یا بدیلی واقعاً مستقل و حاکمیت‌محور ارائه دهد.^[۹] به تعبیر آوارو گارسیا لینرا، استاد دانشگاه و معاون سابق رئیس‌جمهور بولیوی:

ما با واقعیتی متناقض در جهان روبه‌رو هستیم: نولیرالیسم هیچ برنامه بلندمدتی پیشنهاد نمی‌دهد، مگر بازگشتی خشونت‌بار و غم‌انگیز به ساختارهای گذشته؛ و در سوی دیگر، جریان‌های مترقی نیز چشم‌اندازی ارائه نمی‌دهند که بتواند از دشواری‌های ناشی از همه‌گیری [کرونا] و بحران‌های اقتصادی و زیست‌محیطی عبور کند. از این‌رو، ما در لحظه‌ای از بهت جمعی و نوعی ایستایی قرار داریم که گویی زمان به تعلیق درآمده است.^[۱۰]



بنای یادبود

تناقضات درونی

یکی از ویژگی‌های برجسته موج جدید ترقی خواهی در آمریکای لاتین، همزیستی آن با راست‌گرایی تقویت‌شده‌ای است که دارای ویژگی‌های نوفاشیستی است؛ ویژگی‌هایی که نه تنها یادآور راست سنتی هستند، بلکه در بسیاری از موارد از نظر ایدئولوژیکی افراطی‌تر و از نظر سیاسی خشونت‌آمیزتر از گذشته ظاهر شده‌اند. این راست جدید همچنان از ابزارهایی برای بی‌ثبات‌سازی رهبران چپ‌گرا استفاده می‌کند. یکی از این ابزارها جنگ حقوقی است، که در آن نهادهای قضائی برای پیشبرد یک برنامه سیاسی علیه یک هدف خاص یا دشمن بالقوه مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند.^[۱۱] هم‌اکنون رئیس‌جمهور کلمبیا، گوستابو پترو، هدف فعلی این راهبرد است؛ پیش از او نیز کریستینا فرناندس د کرشنر، معاون رئیس‌جمهور آرژانتین، لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا، رئیس‌جمهور برزیل، و رافائل کورئا، رئیس‌جمهور پیشین اکوادور، با استفاده از همین ابزار هدف قرار گرفته‌اند.

در مورد کشور پرو، راست‌گرایی نه تنها از نظر سیاسی شکست نخورده بود بلکه از منظر ایدئولوژیک نیز موقعیت خود را حفظ کرده بود، حتی با وجود پیروزی پدرو کاستیو در انتخابات ژوئن ۲۰۲۱. کاستیو، به‌عنوان آموزگار روستایی و رهبر ائتلافی چپ‌گرا که با گفتمانی چپ وارد رقابت شد، موجی از امید را در پرو و بخش زیادی از چپ آمریکای لاتین برانگیخت. اما او

به سرعت با تضادهای درونی دولت و فشارهای نهادی مواجه شد؛ از جمله از سوی کنگره‌ای با اکثریت محافظه‌کار، رسانه‌های دشمن، و دستگاه قضائی. این تضادها در نهایت منجر به برکناری او تنها یک سال و نیم پس از آغاز ریاست جمهوری‌اش شدند.^[۱۲]

نمونه‌ای بارز از افراطی‌سازی راست‌گرایی در آمریکای لاتین در سال‌های اخیر، کودتای سال ۲۰۱۹ علیه اوو مورالس، رئیس‌جمهور بولیوی است. این کودتا ترکیبی از شکل سنتی کودتای نظامی با روش‌های فاشیستی بود، از جمله سازماندهی گروه‌های شبه‌نظامی شهری برای درگیری خیابانی؛ یورش و به‌آتش کشیدن دفاتر سازمان‌های مردمی و چپ‌گرا؛ تحقیر عمومی، قتل، آدم‌ربایی و تهدید جانی رهبران سیاسی و بستگان آن‌ها؛ بسیج خیابانی اقشار شهری در مناطقی که زیر سلطهٔ راست بودند. نمونه‌ای دیگر از این بی‌ثباتی ساختاری، ترور فرناندو بی‌اویسنسیو، نامزد ریاست جمهوری اکوادور در اوت ۲۰۲۳ در جریان روند انتخاباتی بود، که نشان می‌دهد بی‌ثباتی سیاسی در آمریکای لاتین همچنان امری مزمن و ساختاری باقی مانده است.^[۱۳]

با این افراطی‌سازی راست، سیاست در آمریکای لاتین بیش از پیش «نظامی» شده است. ما شاهد بازگشت کودتاهای نظامی، افزایش خشونت پلیسی و شبه‌نظامی، و گسترش ترور رهبران چپ‌گرا هستیم، پدیده‌ای که پیش‌تر محدود به کشورهایمانند کلمبیا و مکزیک بود، اما اکنون به دیگر نقاط منطقه نیز سرایت کرده است. این وضعیت نشان‌دهندهٔ بازگشت چالشی سیاسی و نهادینه است که تصور می‌شد پس از روند دموکراتیزاسیون دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پشت سر گذاشته شده است؛

زمانی که غیرنظامیان کنترل نیروهای مسلح را به دست گرفتند و ارتشیان بابت جنایات گذشته‌شان پاسخگو شدند. اما در برزیل تحت ریاست جمهوری ژائیر بولسونارو (۲۰۱۹-۲۰۲۲) و کارزار انتخاباتی او در سال ۲۰۲۲، تخلفات سیاسی نیروهای نظامی افزایش یافت—از جمله ایفای نقش نظامیان در تلاش برای کودتا در جریان مراسم تحلیف لولا در پایان ۲۰۲۲ و آغاز ۲۰۲۳. این جرائم هنوز به طور کامل وارد روند دادرسی قضائی نشده‌اند. اگرچه دولت‌های جدید مترقی نتوانسته‌اند این مسئله را حل کنند، حضور فعال نیروهای نظامی و شبه‌نظامی در عرصه سیاست، جوّی از رعب و سرکوب ایجاد کرده است که مانعی جدی بر سر راه کنشگری و پیشروی نیروهای چپ‌گرا به شمار می‌آید.^[۱۴]

در نتیجه، در حالی که موج نخست دولت‌های پیشرو در آمریکای لاتین بر پایه شکست برنامه‌ای و اخلاقی راست نولیبرال بنا شد، فضای سیاسی امروز دولت‌های تازه‌به‌قدرت‌رسیده مترقی را وادار کرده تا فرایندهای آشتی و مصالحه را نسبت به هرگونه یورش ایدئولوژیک یا برنامه‌محور در اولویت قرار دهند. نمونه بارز این روند، دولت گابریل بوریچ در شیلی است که در اواخر سال ۲۰۲۱، در حالی که خیزش‌های مردمی علیه نولیبرالیسم و پیامدهای اجتماعی آن در حال افول بود، به قدرت رسید. دولت بوریچ و جناح چپ پس از آن با شکست‌های پیاپی مواجه شدند: از جمله رد پیش‌نویس قانون اساسی جدید در همه‌پرسی و سپس شکست در انتخابات مجلس مؤسسان جدید در سال ۲۰۲۳، جایی که راست‌گرایان اکثریت کرسی‌ها را به دست آوردند. در نتیجه، جناح راست افراطی، از جمله گروه‌هایی که همواره با دیکتاتوری آگوستو پینوشه همسو بوده‌اند، اکنون نقش پررنگی در تدوین قانون اساسی جدید ایفا می‌کنند.

همان‌طور که چهره‌های اصلی جناح چپ تغییر کرده‌اند، چهره‌های اصلی جناح راست نیز دیگر ویژگی‌های راست سنتی دهه ۲۰۰۰ را ندارند. اگر در گذشته، راست نولیبرال بر اصول اقتصادی همچون بازار آزاد، ثبات پولی، گشودگی تجاری و مالی، ریاضت بودجه‌ای، کاهش حقوق اجتماعی و خصوصی‌سازی تأکید داشت، راست افراطی امروز بر ارزش‌های محافظه‌کارانه و فرهنگی متمرکز است. این گفتمان جدید، رکن ایدئولوژیک محکم‌تر و ریشه‌دارتری ایجاد کرده که در بطن فرهنگ عمومی جای دارد و شکستن آن دشوارتر است. این گفتمان بر مفاهیمی چون دفاع از ساختار خانواده هسته‌ای هنجارگرا، ارزش‌های «مسیحی»، مخالفت با سقط جنین، آنچه «ایدئولوژی جنسیت» خوانده می‌شود، و حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، و حق مالکیت سلاح تأکید دارد و همزمان با استفاده از ابزارهای ارتباطی رقومی گسترده، گفتمانی پسامدرن اتخاذ کرده است که در حقیقت‌های عینی تشکیک می‌کند، نسبی‌سازی می‌کند، یا اساساً انکار می‌کند، برای مثال، انکار بحران اقلیمی. این گفتمان ضدنظام، در حالی که با شدت تمام از سرمایه‌داری دفاع می‌کند، خود را به‌عنوان بدیل معرفی می‌کند و وظایف دولت را هدف قرار می‌دهد. در چنین وضعیتی، نیروهای چپ ناچار می‌شوند از ساختارهای رسمی دموکراسی بورژوازی دفاع کنند که خود ابزارهایی ناکارآمد و محدود در پاسخ‌دهی به بحران‌های عمیق معاصر به شمار می‌روند.

یورش جدید راست‌گرایان که بر مضامین مذهبی و اخلاقی تمرکز دارد، چپ را به موضع تدافعی می‌کشاند و باعث می‌شود تا نیروهای پیشرو از بیم پیامدهای انتخاباتی، در مخالفت صریح با این دست‌ورکارها تردید نکنند یا عقب‌نشینی نمایند. بحث بر سر قانونی‌سازی سقط جنین در آرژانتین

نمونه‌ای روشن‌گر از دشواری‌های بسیج توده‌ای حول موضوعات «ممنوعه» است. حتی پس از آن‌که سقط‌جنین در این کشور قانونی و به‌عنوان سیاستی عمومی اجرا شده، این مسئله همچنان برای تضعیف محبوبیت رئیس‌جمهور آلبرتو فرناندس—که از این قانون حمایت کرده بود—مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

دستورکارهایی که بر پایهٔ مضامین مذهبی و اخلاقی بنا شده‌اند، در عین فقدان صداقت در گفت‌وگوی عمومی، مستعد اغراق، تحریف و انتشار اخبار جعلی‌اند که می‌توانند مشروعیت و محبوبیت نامزدها و دولت‌های مترقی را به‌شدت تضعیف کنند. برای مثال، دروغ‌های تحریک‌آمیز در شبکه‌های اجتماعی مبنی بر این‌که لولا در صورت پیروزی در انتخابات ۲۰۲۲ کلیساهای برزیل را تعطیل خواهد کرد، شاهدهی دیگر بر این واقعیت‌اند. کنار این فضاسازی، جناح راست از افزایش تنش پیرامون آنچه «ارزش‌های خانوادگی» می‌نامد، بهره می‌گیرد تا مانع شکل‌گیری اجماع اجتماعی حول موضوعات اقتصادی و اجتماعی «کلاسیک» تر شود؛ مسائلی چون مبارزه با نابرابری و گرسنگی، توزیع عادلانه‌تر درآمد، غلبه بر جایگاه وابسته کشور در نظام جهانی، و اجرای اصلاحات ارضی همگی تحت‌الشعاع منازعات ارزشی قرار می‌گیرند که راست افراطی در اولویت قرار داده و از آن‌ها ابزاری برای انحراف افکار عمومی می‌سازد.

این به‌هیچ‌وجه به معنای آن نیست که دستورکار راست افراطی مسائل اقتصادی را در جایگاه دوم قرار می‌دهد. برعکس، همان‌گونه که ظهور خاویر میلی در آرژانتین نشان می‌دهد، اقتصاد به‌ویژه نقش مرکزی در بسیج نارضایی طبقات فرودست و متوسط در حال افول، همچنین اقشار نخبگان

ایفا می‌کند تا گفتمانی اولترالیبرال را پیش ببرد. با ترسیم تصویری از جامعه‌ای بی‌افق و بدون بدیل، راست افراطی چنین القا می‌کند که تنها در صورتی می‌توان به رقابت پرداخت که «موانع»ی که دولت در مسیر کارآفرینان ایجاد کرده، برداشته شود.

موج نوین ترقی خواهی که امروز در آمریکای لاتین شاهد آن هستیم، به معنای چرخش قطعی توازن قوا به سود چپ نیست. جناح راست همچنان در عرصه سیاسی فعال است، برای کسب قدرت رقابت می‌کند و در بسیاری از کشورها از اکثریت پارلمانی برخوردار است. بخشی از مسئولیت تداوم این وضعیت متوجه خود نیروهای چپ است، که با وجود قدرت رقابتی خود در قاره، نتوانسته‌اند به‌طور مؤثری این واقعیت را دگرگون کنند. نخست، سازمان‌هایی که امروز در کشورهای مختلف آمریکای لاتین به قدرت می‌رسند، دیگر ویژگی‌های موج نخست چپ‌گرایی را ندارند. این امر تا حد زیادی بازتاب‌دهنده افول ایدئولوژیک در بستری است که منازعات ژئوپلیتیکی، بیش از آن که نبرد بین پروژه‌های متضاد اجتماعی باشند، به شکل رقابت بر سر حوزه‌های نفوذ جهانی بروز می‌یابند. در سطح منطقه‌ای، نیروهای سیاسی ضدنولیبرال که در دهه ۲۰۰۰ به قدرت رسیدند، تا حد زیادی امتدادی از جنبش‌های مقاومت در برابر دیکتاتوری‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی بودند. اما از دهه ۲۰۱۰ به بعد، چپ در مواجهه با تهاجم نولیبرالی، افق مبارزاتی خود را محدود کرده و اکنون به نظر می‌رسد قادر به عبور از نگرشی دیوان‌سالارانه نیست که در آن، «حکمرانی» صرفاً به معنای «اداره انسانی تر و پیشروتر دولت» تعبیر می‌شود.

به بیان دیگر، چپ امروز توان ایجاد هژمونی در قالب یک پروژه نوین اجتماعی را از خود نشان نداده است. دفاع برگشت‌ناپذیر از دموکراسی بورژوازی به خودی خود نشانه‌ای است از فقدان افق گسست و انقلاب. این امر در تردید برخی از رهبران چپ برای حمایت از دولت کنونی ونزوئلا نیز نمایان است؛ دولتی که از نظر آنان «غیردموکراتیک» تلقی می‌شود. با این‌که ونزوئلا، در کنار کوبا، از معدود نمونه‌هایی است که در آن چپ توانسته در مواجهه با بحران‌ها شکست‌ناپذیر بماند. این موضع محتاطانه و ناتوانی در تعهد صریح به مبارزه با امپریالیسم، عقب‌گردی چشمگیر برای چپ به شمار می‌آید.

در اینجا به یک پرسش بنیادین می‌رسیم: آیا اساساً می‌توان از نظم نولیبرالی عبور کرد؟ و اگر نه، آیا باید صرفاً با آن همزیستی داشت؟ در حالی که در موج سیاسی پیشین، انگیزه چپ شکست‌دادن نولیبرالیسم بود، امروز به نظر می‌رسد افق پیش‌رو چیزی فراتر از تکرار تجربه‌های پیشین نیست. اما تجربه‌های موفق گذشته، ممکن است برای رویارویی با دگرگونی‌های تازه سرمایه و دنیای کار کافی نباشند. اگر بیست سال پیش از «تغییر دوران» سخن گفته می‌شد، امروز چپ صرفاً به دنبال ساختن دولت‌هایی موفق است نه گذار از نظم موجود.

با این حال، این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که دولت‌های آمریکای لاتین بیش از پیش نسبت به تغییر جهانی به‌سوی چندقطبی شدن آگاه شده‌اند. هرچند برخی از این کشورها در سال‌های اخیر به چین و روسیه نزدیک‌تر شده‌اند، اما این نزدیکی بیش از آن‌که بر پایه ساختار راهبردی باشد، حاصل منافع اقتصادی عمل‌گرایانه است؛ و در مورد اهمیت این

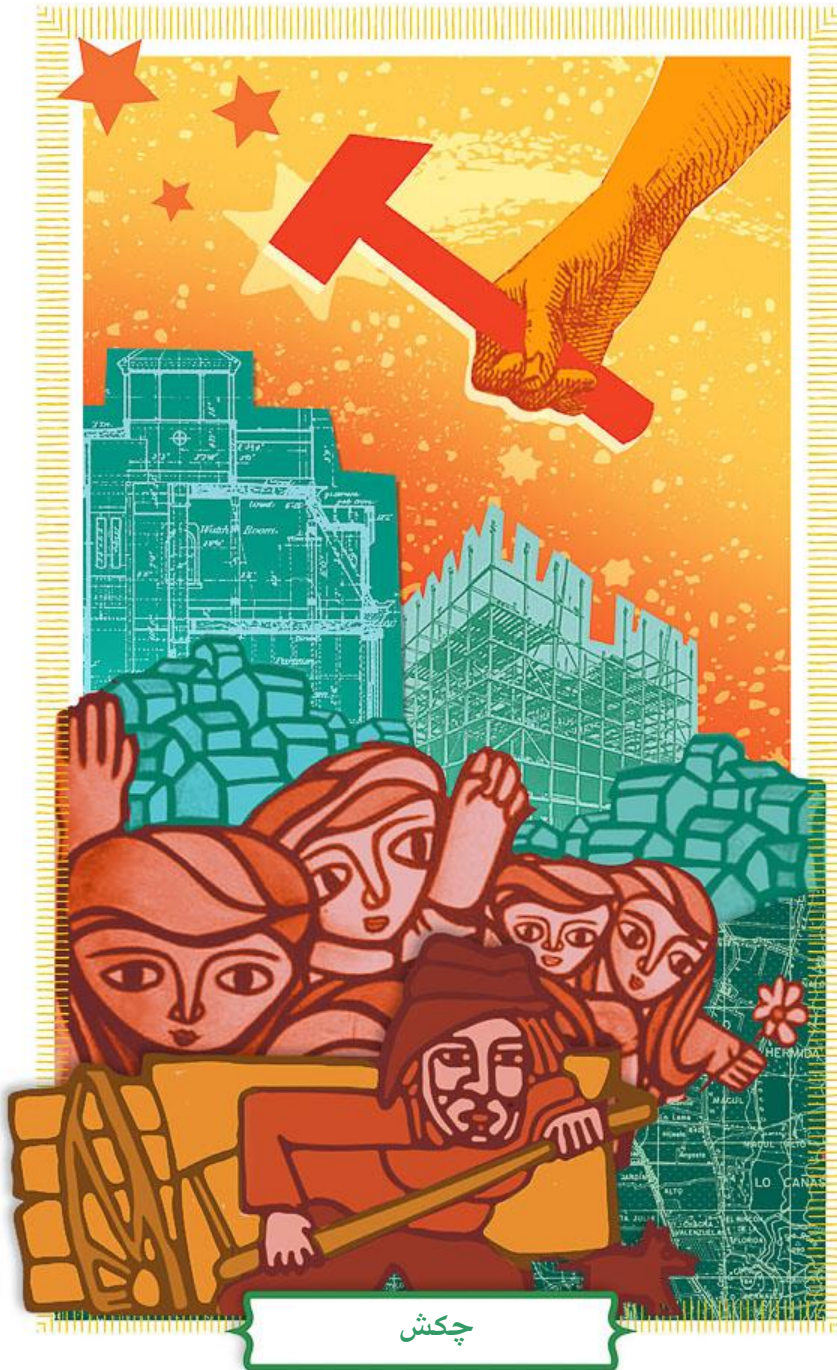
روابط جدید در مواجهه با امپریالیسم ایالات متحده، بسیار اندک سخن گفته می‌شود.

رهاشدن تقریباً کامل بحث مشارکت سیاسی مردمی در منطقه، یکی دیگر از عقبگردهای مهم این دوره به شمار می‌رود. در موج ترقی‌خواهی پیشین، تلاشی جدی برای ایجاد شکل‌های جدید مشارکت وجود داشت که نه تنها دموکراسی نمایندگی، بلکه دموکراسی مستقیم را نیز در بر می‌گرفت. این تغییرات در فرایندهای تدوین قانون اساسی در انقلاب بولیواری ونزوئلا، در تأسیس جمهوری چندقومی بولیوی، و در پیدایش جنبش‌ها و سکوه‌های مردمی، گروه‌های جمعی و جبهه‌های متحد در سراسر منطقه تجلی یافت. اما امروز سخنی از ضرورت تغییر در کارکرد دموکراسی‌های این منطقه به میان نمی‌آید.

بنابراین، گرچه موج جدید دولت‌های ترقی‌خواه در آمریکای لاتین پدیده‌ای مهم است، فاقد تمایلات دگرگون‌ساز موج پیشین است و با موانع قابل توجهی برای تحقق این امکان مواجه است. چنان‌که ویجی پراشاد توضیح می‌دهد:

حتی میانه‌روترین دولت‌های چپ میانه نیز ناگزیر خواهند بود با بحران‌های اجتماعی عمیق در نیمکره روبه‌رو شوند؛ بحران‌هایی که با سقوط قیمت مواد خام و همه‌گیری کرونا تشدید شده‌اند. به‌عنوان نمونه، سیاست‌هایی برای مقابله با گرسنگی نیازمند منابع مالی هستند که یا باید از بورژوازی داخلی تأمین شود یا از محل درآمدهای حاصل از استخراج منابع طبیعی. در هر دو صورت، این دولت‌ها ناگزیر به تقابل با

بورژوازی داخلی خود و با امپریالیسم ایالات متحده خواهند شد. آزمون واقعی این دولت‌ها، صرفاً به مواضع آن‌ها درباره این یا آن مسئله (مثلاً اوکراین) محدود نمی‌شود، بلکه در نحوه واکنش آن‌ها در برابر امتناع نیروهای سرمایه‌داری از حل بحران‌های اجتماعی بزرگ زمانه ما خواهد بود. [۱۵]



چکش

خروج از هزارتوی بحران

نظم ژئوپلیتیک در حال تغییر، فرصتی تازه پیش روی آمریکای لاتین گشوده است. هر چند در نگاه نخست، توافق‌های دوجانبه و معاهدات خاص ممکن است برای هر کشور جذاب‌تر یا سودآورتر به نظر برسد، اما بهره‌گیری از این فرصت در راستای پیشبرد برنامه‌ای که رفاه مردم را در مرکز قرار دهد، تنها در چارچوب پروژه‌ای جمعی ممکن خواهد بود که بر همکاری منطقه‌ای و حاکمیت مستقل تأکید دارد. تنها از راه مذاکره و کنش به‌مثابه یک بلوک منسجم است که کشورهای آمریکای لاتین خواهند توانست جایگاهی پایدار و اثرگذار در نسبت با سایر قاره‌ها و بلوک‌ها به دست آورند.

در همین راستا، بیش از آن که مسئله بر سر ساختارهای نهادی باشد، آنچه آمریکای لاتین امروز از آن محروم است، پروژه‌ای مشترک برای یکپارچگی منطقه‌ای و کنش جهانی است. فراتر از ایجاد محافل و فضاهای دیپلماتیک جدید، ضروری است که گام‌هایی به‌سوی پروژه‌های تولیدی جمعی برداشته شود، از جمله در حوزه‌هایی چون زیرساخت‌های مشترک یا فناوری‌ها؛ به‌ویژه در زمینه مدیریت و پاسداشت منابع طبیعی. اقدام مشترک کشورهای منطقه برای پاسداشت و مدیریت منابعی چون لیتیوم و نفت، می‌تواند هم قیمت‌گذاری مناسب این کالاها را تضمین کند و هم مانع از تخریب شتاب‌زده طبیعت توسط شرکت‌های فراملی شود.

در همین راستا، گذار انرژی باید در کانون این پروژه قرار گیرد، گذری که به راه‌حل‌های بن‌بست‌گونه بازارمحور نظیر انتشار اوراق کربن متوسل نشود. یکپارچگی منطقه‌ای باید ابعاد مالی و پولی نیز پیدا کند. برای رسیدن به این هدف، باید مجموعه‌ای از اقدامات مشترک و مشارکتی را در پیش گرفت تا نظام مالی جهانی همچون آنچه در مورد آرژانتین و ونزوئلا رخ داده دیگر نتواند اقتصادهای منطقه را به خفگی بکشاند. ساختن بدیل‌هایی برای توسعه تجاری و محلی، از جمله کنش‌های تعاونی بانک‌های توسعه‌ای دولتی، امری ضروری است. همچنین، وجود واحد پولی مشترک برای مبادلات میان کشورهای منطقه، از ملزومات این یکپارچگی خواهد بود.

درنهایت، پروژه یکپارچگی و دگرگونی منطقه‌ای نه می‌تواند و نه باید صرفاً حاصل کار دولت‌ها باشد؛ بلکه چنین پروژه‌ای باید در دل مردم آمریکای لاتین ریشه بدواند و توسط آنان درونی شود. تحقق این امر تنها از راه سازماندهی و بسیج توده‌ای، تدوین دستورکارهای مشترک، و ایجاد فضاهای جمعی برای شکل دادن به مبارزات و برنامه‌های سیاسی از سوی سازمان‌های مردمی ممکن خواهد بود.



ستاره سرخ

یادداشت‌ها

^۱ برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Tricontinental: Institute for Social Research, *Venezuela and Hybrid Wars in Latin America* and *New Clothes, Old Threads*.

^۲ برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Tricontinental: Institute for Social, *The World in Economic Depression*.

^۳ این دیدگاه به‌ویژه در راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا که در سال ۲۰۱۷ به‌طور مشترک توسط وزارتخانه‌های امور خارجه و دفاع، پنتاگون، و سیا همراه با وزارت بازرگانی و دبیرخانه خزانه‌داری دولت ایالات متحده تهیه شد، آشکار است.
همچنین بنگرید به:

Fiori, 'A síndrome de Babel'; The White House, *National Security Strategy*, 3.

^۴Jourdan, Aquino, and Spetalnick, 'Exclusive'.

^۵Zhang, 'China's Trade with Latin America'.

^۶ برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Tricontinental: Institute for Social Research, *Looking Towards China*.

^۷Katz, *Las Encrucijadas de América Latina*, our translation.

^۸Prashad, 'Capitalism Created the Climate Catastrophe'.

^۹Katz, *Las Encrucijadas de América Latina*.

¹⁰Linera, *La política como disputa de las esperanzas*, 60.

¹¹برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Tricontinental: Institute for Social, *Lula and the Battle for Democracy*.

¹²برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Tricontinental: Institute for Social, *A Map of Latin America's Present*.

¹³در ۹ اوت ۲۰۲۳، فرناندو بیاویسنسیو، نامزد ریاست جمهوری اکوادور، هنگام خروج از تجمع انتخاباتی در کالج اندرسن در شهر کیتو ترور شد. انگیزه این قتل هنوز توسط مقامات محلی در حال بررسی است، اما گمانه‌زنی‌ها به گروهی جنایتکار سازمان‌یافته مرتبط با کارتل مواد مخدر اکوادور اشاره دارد.

¹⁴برای کسب اطلاع بیشتر درباره نقش فعال نیروهای نظامی و شبه‌نظامی در سیاست آمریکای لاتین، بنگرید به:

Tricontinental: Institute for Social, *The Military's Return to Brazilian Politics*.

¹⁵Prashad, 'Latin America's Fourth Left Wave'.

Fiori, J. L. 'A síndrome de Babel e a nova doutrina de segurança dos Estados Unidos' [The Babel Syndrome and the Security Doctrine of the United States]. *Tempo do Mundo* 4, no. 2 (2018): 47–56.

García Linera, Álvaro. *La política como disputa de las esperanzas* [Politics as a Dispute of Hopes]. Buenos Aires: CLACSO, 2022.

Jourdan, A., Marco Aquino, and Matt Spetalnick. 'Exclusive: Under Biden, China Has Widened Trade Lead in Much of Latin America'. *Reuters*, 8 June 2022. <https://www.reuters.com/world/americas/exclusive-under-biden-china-has-widened-trade-lead-much-latin-america-2022-06-08/>.

Katz, Claudio. *Las Encrucijadas de América Latina. Derecha, progresismo e izquierda en el siglo XXI* [The Crossroads of Latin America, Right, Progressivism and Left in the 21st century]. Buenos Aires: Batalla de Ideas, 2023, forthcoming.

Prashad, Vijay. 'Latin America's Fourth Left Wave Since the Cuban Revolution is Social Democratic'. *Peoples Democracy*, 31 July 2022. https://peoplesdemocracy.in/2022/0731_pd/latin-america%E2%80%99s-fourth-left-wave-cuban-revolution-social-democratic.

Prashad, Vijay. 'Capitalism Created the Climate Catastrophe; Socialism Can Avert Disaster'. Newsletter no. 35, 1 September 2022. <https://thetricontinental.org/newsletterissue/climate-crisis-green-new-deal/>.

Sader, Emir. *The New Mole: Paths of the Latin American Left*. New Delhi: LeftWord Books, 2012.

Tricontinental: Institute of Social Research. *Looking Towards China: Multipolarity as an Opportunity for the Latin American People*. Dossier no. 51, 11 April 2022. <https://thetricontinental.org/dossier-51-china-latin-america-and-multipolarity/>.

Tricontinental: Institute of Social Research. *Lula and the Battle for Democracy in Brazil*. Dossier no. 5, 1 June 2018. <https://thetricontinental.org/lula-and-the-battle-for-democracy/>.

Tricontinental: Institute of Social Research. *A Map of Latin America's Present: An Interview with Héctor Béjar*. Dossier no. 49, 22 February 2022. <https://thetricontinental.org/dossier-hector-bejar-latin-america/>.

Tricontinental: Institute for Social Research. *The Military's Return to Brazilian Politics*. Dossier no. 50, 14 March 2022. <https://thetricontinental.org/dossier-50-brazil-armed-forces/>.

Tricontinental: Institute for Social Research. *New Clothes, Old Threads: The Dangerous Right-Wing Offensive in Latin America*. Dossier no. 47, 6 December 2021. <https://thetricontinental.org/dossier-47-right-wing-offensive-latin-america/>.

Tricontinental: Institute for Social Research. *Venezuela and Hybrid Wars in Latin America*. Dossier no. 17, 3 June 2019. <https://thetricontinental.org/dossier-17-venezuela-and-hybrid-wars-in-latin-america/>.

Tricontinental: Institute for Social Research. *The World in Economic Depression: A Marxist Analysis of Crisis*. Notebook no. 4, 10 October 2023. <https://thetricontinental.org/dossier-notebook-4-economic-crisis/>.

White House. *The National Security of the United States of America*. Washington, DC: The White House, December 2017. <https://history.defense.gov/Portals/70/Documents/nss/NSS2017.pdf?ver=CnFwURrw09pJ0q5EogFpwg==>.

Zhang, P. 'China's Trade with Latin America Is Bound to Keep Growing. Here's Why That Matters'. World Economic Forum, 17 June 2021.



**Attribution-NonCommercial 4.0
International (CC BY-NC 4.0)**

This publication is issued under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license. The human-readable summary of the license is available at

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>.

تری کنتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی می‌کوشد یک پل ارتباطی میان کنشگران سیاسی و اجتماعی از نحل‌های گوناگون بنا کند تا محملی شود برای تفکر نقادانه، و تولید و انتشار محتوای تحلیلی و پژوهشی که در خدمت آرمان‌های رهایی‌بخش مردم در جنوب جهانی است.



خانه آمریکای لاتین به‌عنوان شریک منطقه‌ای تری کنتیننتال همین هدف مشترک را دنبال می‌کند: ایجاد فضایی برای تبادل نظر و هم‌اندیشی دربارهٔ مسائل جاری، به‌منظور تقریب دیدگاه‌ها و تقویت همبستگی میان تمام کسان و جریان‌هایی که خود را به آرمان‌های رهایی‌بخش پایبند می‌دانند.

مطالب تری کنتیننتال فارسی در نشانی زیر منتشر می‌شود:

<http://t.me/TricontinentalFarsi>